

دکتر دنیل کی. دارکو، انجیل لوقا، جلسه ۴، روایت نوزادی، بخش ۲، روایت‌های تولد، یوحنا و عیسی، لوقا ۸۰-۵۷:۱

دن دارکو و تد هیلدبرانت © 2024

من دکتر دن دارکو و آموزه‌های او در مورد انجیل لوقا هستم. این جلسه ۴، روایت نوزادی، بخش ۲، روایت‌های تولد، یوحنا و عیسی، لوقا ۵۷:۱-۸۰ است.

به مطالعه ما در مجموعه آموزش الکترونیکی کتاب مقدس در مورد انجیل لوقا خوش آمدید.

در سه سخنرانی گذشته، به چند نکته در مورد این کتاب پرداختیم. دو سخنرانی اول در واقع به مطالب پیش‌زمینه، موضوع دریافت‌کنندگان حق تألیف در سخنرانی اول و بخش دوم به هنر ادبی می‌پردازند. در مجموعه سخنرانی سوم، که درست قبل از این مجموعه قرار دارد، به بررسی روایت‌های دوران کودکی پرداختیم.

روایت لوقا در مورد بشارت و تولد عیسی مسیح. من مقایسه‌هایی بین آنچه لوقا انجام می‌دهد و آنچه متی انجام می‌دهد، انجام دادم، زیرا در واقع، آنها تنها دو انجیلی هستند که به روایت دوران نوزادی بسیار علاقه‌مند هستند. همانطور که در آن سخنرانی اشاره کردم، هر دوی آنها دو فصل اول انجیل خود را به روایت دوران نوزادی اختصاص داده‌اند.

ما به چند نکته نگاه می‌کنیم، و در اواخر آن سخنرانی خاص، به صحنه‌ای بسیار جالب توجه می‌رسیم که من عاشقش بودم، جایی که یک زن باردار، کاملاً بی‌خبر از دیگری، به دیدار دیگری می‌رود و زن دیگر که شش ماه باردار است، شروع به تجربه‌ای می‌کند و این تجربه در پاسخ به آن چنان دراماتیک است که با مفاهیم معنوی زیادی همراه است، به طوری که این تبادل نظر به یک تبادل کلامی مفصل بین مریم و الیزابت تبدیل می‌شود، زمانی که او به دیدار خویشاوند خود در مناطق کوهستانی یهودیه رفت. بنابراین، بحث ما اینجا تمام می‌شود. اکنون، در این سخنرانی چهارم، به تولد این دو شخصیت کلیدی، یعنی یحیی تعمید دهنده و عیسی مسیح، می‌پردازیم.

در ادامه به بررسی بیشتر شرایط پیرامون تولد آنها و چگونگی استقبال و واکنش جهان به تولد این دو شخصیت کلیدی خواهیم پرداخت. همانطور که ممکن است به یاد داشته باشید، در بخش اولیه این مجموعه، به نقش یحیی تعمید دهنده و این واقعیت اشاره کردم که در سنت عبری، انتظار می‌رفت که مسیح تا زمانی که پیامبری شبیه الیاس نیاید، ظهور نکند و این پیامبر شبیه الیاس، اگر دوست دارید، پیشگام و زمینه‌ساز آمدن مسیح خواهد بود. یحیی در روایت لوقا به عنوان آن شخصیت به تصویر کشیده شده است.

همانطور که قبل از بررسی روایت‌های تولد عیسی، به بررسی روایت‌های تولد او می‌پردازیم، لطفاً به نحوه روایت داستان توسط لوقا توجه ویژه‌ای داشته باشید. تأکید می‌کنم که او بر این شخصیت‌های مختلف می‌گذارد، پژوهش‌هایی که در رابطه با کار روح‌القدس، سنت نبوی و حتی نقش نبوی خود یحیی تعمیددهنده ارائه می‌دهد. بنابراین، بیایید به فصل ۱، آیات ۵۷ تا ۸۰ نگاهی بیندازیم.

در این بخش از متن، ابتدا متوجه می‌شویم که این تجربه تولد که قرار است به آن بپردازیم، یعنی تجربه تولد یحیی تعمید دهنده، در واقع چیزی است که قرار است افراد زیادی را در این محله درگیر کند. من اغلب با

دوستانم که با من به کشورم، غنا، سفر می‌کنند، در میان گذاشته‌ام که یکی از چیزهایی که در فرهنگ‌های جمع‌گرا انجام می‌دهیم این است که همه در کار یکدیگر دخالت می‌کنند. بنابراین، موقعیتی را تصور کنید که الیزابت بارداد است، اما قبل از بارداری، او و همسرش، که شوهرش کشیش است، به عنوان چهره‌های مهم فرهنگ شناخته می‌شدند.

تصور کنید دوستان و اقوام، این افراد را افرادی نسبتاً شریف با یک شرط بدانند، و آن این است که الیزابت نازا بوده است، که می‌تواند یا به معنای سرزنش باشد، و این نشان می‌دهد که شاید او کار اشتباهی انجام داده است، یا در مورد آنها، لوقا به وضوح می‌گوید که آنها درستکار و بی‌گناه هستند، و هیچ چیزی وجود ندارد که بتوان آنها را به خاطر رنج بردن از عذاب ارواح سرزنش کرد. اما با این وجود، جامعه کاملاً درگیر است. آنها به آنچه در اینجا می‌گذرد بسیار علاقه‌مند هستند.

بنابراین، در آیه ۵۷، از فصل ۱ انجیل لوقا خواندم. زمان زایمان الیزابت فرا رسید و او پسری به دنیا آورد و همسایگان و خویشاوندانش شنیدند که خداوند رحمت زیادی به او نشان داده است و با او شادی کردند. و در روز هشتم، برای ختنه کردن کودک آمدند و می‌خواستند او را به نام پدرش زکریا بنامند. اما مادرش پاسخ داد: «نه، او یحیی نامیده خواهد شد».

و به او گفتند: «هیچ یک از خویشاوندان تو به این نام خوانده نمی‌شود.» و با اشاره از پدرش پرسیدند که «می‌خواهد او را چه بنامند. او لوحی خواست و نوشت:» نام او یحیی است

و ظاهراً همه آنها تعجب کردند، زیرا بین آن دو ارتباطی برقرار نکرده بودند. و فوراً دهانش باز شد و زبانش "باز شد. و او شروع به صحبت کرد،" خدا را شکر

و ترس بر همه همسایگان نشان مستولی شد. و همه این وقایع در سراسر کوهستان یهودیه شایع شد. و هر که آنها را می‌شنید، در دل خود می‌اندیشید و می‌گفت: «این کودک چه خواهد شد؟» زیرا دست خداوند با او بود.

سناریوی جالبی است، اما بیاید به کل ایده علاقه‌مندی اقوام و مشارکت آنها در این امر برگردیم. اگر شما از یک فرهنگ جمع‌گرا نیستید، ممکن است از خود پرسید، منظورم این است که اگر همسر همسایه من بارداد است، قرار است زایمان کند، به من چه مربوط است؟ منظورم این است که او فقط باید فوراً به بیمارستان منتقل شود. و قرار است همین باشد.

نه، نه، نه، نه، نه. در فرهنگ‌های جمع‌گرا، زن و مرد، همه درگیر هستند. او قرار است زایمان کند، و قرار است در خانه زایمان کند.

برخی از زنان هستند که ممکن است بتوانند به او در زایمان در خانه کمک کنند. و همانطور که من صحبت می‌کنم، در کشورهای آفریقایی، کشورهای آمریکای لاتین و بسیاری از کشورهای آسیایی، این رسم هنوز هم وجود دارد. بنابراین، الیزابت را در این موقعیت تصور کنید.

و بدتر از آن، وقتی نوبت به نامگذاری کودک می‌رسید، او تحت فشار اجتماعی قرار می‌گرفت. قبل از اینکه چیزی از شوهرش بشنود، و قبل از اینکه حتی بتواند حرفش را به کرسی بنشانند، جامعه می‌خواهد تعیین کند که کودک را چه بنامند.

اگر فرهنگ شما فرهنگ جمع‌گرایی نباشد، این مشارکت فرهنگی اهمیت دارد. جوامع جمع‌گرا با هم کار می‌کنند. آنها از یکدیگر حمایت می‌کنند.

جان قرار است هم ذینفع باشد و هم والدین جان از این واقعیت که تمام جامعه شادی خود را جشن می‌گیرند، لذت خواهند برد. وقتی نام‌گذاری انجام شد و الیزابت درخواست کرد که او را جان بنامند، به ما گفته شد که بقیه جامعه یا همسایه‌ها از این موضوع بسیار ناراحت شدند زیرا مطمئن نبودند که این نام خوبی باشد. دلیلی که آنها ارائه دادند این بود که در خانواده آنها کسی به نام جان وجود ندارد.

پس چرا اسم جان را به او دادید؟ در واقع، جان اسمی است که برخی از محققان توضیح داده‌اند که تلفظ این کلمه به کسی اشاره دارد که مورد لطف قانون است. اما هیچ‌کس در خانواده این اسم را نداشت. اگر در اروپا یا ایالات متحده زندگی می‌کنید، ممکن است مجبور شوم کمی مکث کنم و از بحث اصلی منحرف شوم. تا به شما درکی از چگونگی کارکرد این اسم در فرهنگ جهان باستان بدهم.

افراد به نام افراد خاصی در خانواده‌هایشان، به ویژه افراد اشرافی، نامگذاری می‌شوند. در مواردی که پدر فرد بسیار سرشناسی است، گاهی اوقات ایده‌آل است، به خصوص برای فرزند اول که به نام پدر نامگذاری شود. اما همیشه اینطور نیست که فرزند به نام پدر نامگذاری شود.

به کودک نام‌هایی داده می‌شود که بسیار بسیار مهم هستند، یا کودک نامی از زبان مردم خواهد داشت که نشان دهنده چیزی مهم در رابطه با وقایع پیرامون بارداری و تولد فرد است. در مورد یحیی، همسایگان به این واقعیت فکر کردند که مدت‌ها منتظر بوده‌اند تا بتوانند فرزندی داشته باشند. دلیل دوم برای داشتن پدری که کاهن است، مسیر طبیعی انتخاب نام زکریا را فراهم می‌کند.

اما نه، اینطور نبود. نام یحیی بود. و وقتی الیزابت این موضوع را مطرح کرد، زکریا لوحی خواست زیرا او نمی‌توانست صحبت کند.

و او دقیقاً همان نام را نوشت. و لوقا به ما می‌گوید که اطرافیان شگفت‌زده شدند. اشاره‌ای که لوقا سعی داشت به ما بدهد این بود که هیچ نوع تأییدی بین آن دو در راز وجود نداشت تا در مورد نامی که قرار بود باشد بحث کنند.

لوقا همچنین سعی می‌کند این تصور را به ما القا کند که الیزابت آنچه زکریا می‌داند را نمی‌داند. با این حال نامی که الیزابت پیشنهاد داد کاملاً خارج از عرف بود و این نامی است که قرار است توسط خود زکریا نیز مطرح و نوشته شود. اکنون، برای ما خوانندگان، ما نیز چیزی می‌دانیم که دیگران نمی‌دانند.

ما همچنین می‌دانستیم که این نامی است که فرشته به زکریا داده بود. بنابراین، اینطور نبود که زکریا از همسرش خواسته باشد نامی بسازد و سپس بگوید، اوه، همسر این نام را ساخته است. حتماً نام خوبی است.

بنابراین، بگذارید حرف همسر را تأیید کنم. نه، لوقا می‌خواهد ما بدانیم که شاهدان متعددی وجود دارند که نام این کودک چه خواهد بود. زکریا و الیزابت تأیید می‌کنند که نام او یحیی خواهد بود.

و سپس این سوال برای ما پیش می‌آید که آیا هیچ‌گونه تأییدی بین این دو نفر در مورد راز بحث در مورد نام وجود نداشته است؟ لوقا همچنین سعی می‌کند این تصور را به ما القا کند که الیزابت آنچه زکریا می‌داند را نمی‌داند. با این حال، نامی که الیزابت پیشنهاد داد کاملاً خارج از عرف بود و این نامی است که قرار است توسط خود زکریا نیز مطرح و نوشته شود.

حال، ما خوانندگان، چیزی را می‌دانیم که دیگران نمی‌دانند. ما همچنین می‌دانستیم که این نامی است که فرشته به زکریا داده بود. بنابراین، اینطور نبود که زکریا از همسرش خواسته باشد نامی بسازد و سپس بگوید، اوه، همسر این نام را ساخته است.

حتماً اسم خوبی است. پس، بگذارید حرف همسر را تأیید کنم. نه، لوک می‌خواهد بدانیم که چندین شاهد وجود دارد که اسم این بچه چه خواهد بود.

زکریا و الیزابت تأیید می‌کنند که نام او یحیی خواهد بود. و سپس ناگهان به ما گفته می‌شود که زکریا شروع به صحبت کردن کرد. او دیگر لال نبود.

و به محض اینکه نام کودک را گذاشتند و تمام این بخش‌های وعده‌های نبوی که به او داده شده بود محقق شد، او شروع به صحبت کرد. تصور کنید که از شادی لریز می‌شد و شروع به ستایش خدا برای این کار می‌کرد. لوقا، به عنوان لوقا، به ما می‌گوید که زکریا از روح القدس پر شد و شروع به نبوت کرد.

حال، باید برای لوقا روشن کنیم که یوحنا حتی قبل از تولدش از روح القدس پر خواهد شد. روح القدس در زندگی همه دخیل خواهد بود. اما قبل از آن، بله، روح القدس در روایات یهودی ظاهر می‌شود و دخیل بوده است، اما نه در آن سطح از فراوانی.

اگر دوست دارید، لوقا را لوقای کاریزماتیک بنامید، فقط به این معنا که او بر روح القدس تأکید می‌کند، نه به این معنا که بر وابستگی و تأکید فرقه‌ای خاصی اصرار دارد. خیر. لوقا گفت که زکریا از روح القدس پر شده بود.

و وقتی او در مورد این کودک صحبت می‌کند، همانطور که وقتی به آیه ۸۰، آخرین آیه از فصل اول می‌رسیم، اشاره خواهیم کرد، لوقا همچنین به ما می‌گوید که این کودک چگونه بزرگ خواهد شد. وعده و تحقق وعده در گفتمان لوقا بسیار مهم هستند. به طور خاص، روایت نوزاد، موضوع وعده و تحقق وعده را دنبال می‌کند.

بنابراین اجازه دهید چند نکته، پنج مورد از آنها، را در این روایت خاص مربوط به تولد یحیی تعمیم دهنده، برجسته کنم تا ببینید لوقا در روایت خود چه می‌کند. اول، به ما گفته شده است که فرشته به او گفت. همسرت باردار خواهد شد. این زبان فرشته است.

و بعداً به ما گفته می‌شود که در واقع، همسرش باردار شد. اما سناریو این بود. همسر باردار شد.

فرشته به او گفته بود که پسری به دنیا خواهد آورد. اما ما نمی‌دانیم که این کودک چگونه خواهد شد. ما فقط در آن مقطع قبل از تولد کودک می‌دانیم که آن زن باردار بوده است.

اوه، در دنیایی که نمی‌توانید برای تشخیص جنسیت نوزاد قبل از تولد، سونوگرافی و این همه اسکن انجام دهید، تصور کنید که زکریای بیچاره نه ماه طولانی را در انتظار گذراند. آیا او پسر خواهد بود یا نه؟ بله فرشته به من گفت که باردار خواهد شد و او باردار است. اما اگر این نوزاد دختر باشد چه؟ خب، نمی‌دانم. در ذهنش چه می‌گذشت.

من فقط دارم حدس می‌زنم. اما یک دقیقه با من همراه باشید تا ببینیم روایت وعده و تحقق آن چگونه در گفتمان لوقا آشکار می‌شود. لوقا گفت که او گفته است که تو باردار خواهی شد، و او باردار شد.

تو پسری خواهی زایید. و لوقا گفت که او برایش پسری به دنیا آورد. و سپس ما با موقعیتی روبرو هستیم که لوقا در آیه ۱۴ از فصل اول می‌گوید شادی خواهد بود.

شادی خواهد بود. مردم با او شادی خواهند کرد. و در اینجا، در این آزمایش، به ما گفته شده است که بله، البته، اقوام و همسایگان وارد شدند و با آنها شادی کردند.

فرشته همچنین گفت که نام او یحیی خواهد بود. و لوقا در این سناریوی پیچیده که شاهدان متعددی حضور دارند، به ما می‌گوید که نام او یحیی خواهد بود. نام او زکریا نخواهد بود.

چرا؟ چون اگرچه یحیی نام خانوادگی نیست که آنها از آن آگاه باشند، اما به نحوی خداوند آن را به الیزابت آشکار خواهد کرد و همزمان، زکریا آن را تأیید خواهد کرد. و افرادی که در آنجا هستند، خواهند دید که چه اتفاقی می‌افتد. و آنها خواهند گفت، وای.

حتی لوقا به ما خواهد گفت که آنها این خبر را در سراسر تپه‌های یهودیه پخش خواهند کرد، زیرا آنچه در نظر آنها اتفاق می‌افتاد، دیدنی بود. آنها حتی شروع به گمانه‌زنی در مورد سرنوشت این کودک کردند و از خود پرسیدند که این کودک خاص کیست. و اگر بخوایم آن را به طور خلاصه بیان کنیم، خواهیم دید که خدا با این کودک چه خواهد کرد. نکته دیگر در مورد وعده و تحقق آن این است که در آیه 20 به زکریا، که لال بود، گفته شد که تا زمان تولد کودک قادر به صحبت نخواهد بود.

و سپس، در آیه ۶۴، به محض اینکه نام را ارائه داد، شروع به صحبت کرد. بنابراین، وعده و تحقق آن در اینجا آشکار شد. این روایت جالبی است که وقتی مکث می‌کنید و شروع به تفکر در مورد آن می‌کنید، خواندن متن برایتان تازگی پیدا می‌کند.

پس، بیایید کمی از آن را انجام دهیم. از آیه ۶۷، پدرش، زکریا، پس از نامگذاری پسر، یحیی، از روح القدس، پر شد و شروع به نبوت کرد. و در نبوت خود، او شروع به استفاده از این زبان کرد: ستایش از آن خداوند خدای اسرائیل است.

زیرا او به سوی قوم خود آمده و آنها را رهایی بخشیده است، او شاخ نجاتی برای ما برافراشت. و او این کار را در خانه بنده خود، داوود، انجام داده است.

همانطور که او از طریق پیامبران مقدس از دیرباز گفته بود، نجات از دشمنان ما و از دست همه کسانی که از ما متنفرند. او آمده است تا به اجداد ما رحمت نشان دهد و عهد مقدس خود را به یاد آورد. سوگندی که او برای پدر ما ابراهیم خورد این بود که ما را از دست دشمنانمان نجات دهد و ما را قادر سازد تا بدون ترس در تقدس و عدالت در حضور او، تمام روزها، خدمت کنیم.

این در حال آشکار شدن است. او در ادامه می‌گوید، و تو، فرزندانم، شاید با نگاه کردن به چهره فرزندش، او شروع به نبوت در مورد کودک کرد، تو، فرزندانم، پیامبر خدای متعال خواهی بود، زیرا تو پیشاپیش خداوند خواهی رفت تا راه را برای او آماده کنی.

تا به قوم خود، به خاطر رحمت لطیف خدایمان، دانش رستگاری را از طریق بخشش گناهانشان عطا کند که به وسیله آن، خورشید در حال طلوع از آسمان بر ما خواهد تابید تا بر کسانی که در تاریکی و سایه مرگ زندگی می‌کنند، بتابد و گام‌های ما را به راه صلح هدایت کند. اجازه دهید قبل از ادامه، به سرعت یکی از اشارات اولیه، برخی از اشارات اولیه‌ای که در متن به آنها اشاره کردم را انتخاب کنم. روح بر زکریا بود، همانطور که روح بر یحیی بود.

زکریا آمدن نجات‌دهنده، کسی که قوم خدا را نجات داد، را اعلام کرد. او درباره شاخ نجات صحبت می‌کند، که یک اصطلاح باستانی خاور نزدیک است. شاخ نمادی یا گاهی استعاره‌ای از قدرت، نیرو و قدرت است.

کسی که در روزهای آینده برای نجات قوم خود می‌آید. و او قوم خود را از دشمنان ما، که او از آنها به عنوان کسانی که از ما متنفرند یاد می‌کند، نجات خواهد داد. ما مطمئن نیستیم که اشارات مستقیم به چه مواردی است، اما به نظر می‌رسد که این موضوع در اینجا مضمون خروج را دارد.

همانطور که خداوند قوم خود را از مصر و اسرائیل رهایی بخشید، خداوند رحمت خود را نشان داده است و او به رحمت برای اجداد ما اشاره می‌کند، اما او همچنین خدای رحمت است که قرار است رحمت خود را در رستگاری نشان دهد. او عهد مقدس خود را با افرادی مانند ابراهیم به یاد خواهد آورد و بر همین اساس است که او برای نجات قوم خود خواهد آمد.

وقتی آنها را نجات می‌دهد، به آنها آن توانایی، قابلیت و ظرفیت را خواهد داد تا در تقدس و پارسایی در حضورش به او خدمت کنند. وقتی به کلماتی که از دهان زکریا بیرون می‌آید فکر می‌کنید، دو چیز باید به ذهنتان خطور کند. یکی اینکه هر آنچه در آمدن مسیح به جهان ما آشکار می‌شود، ریشه در یهودیت معبد دوم دارد.

در تحقق پیشگویی‌های مسیحایی. و دوم، رهایی‌ای که خداوند می‌آورد، رهایی از وضعیت و شرایطی خواهد بود که چندان خوب نیست، به جایی که خداوند به آن عطا خواهد کرد. رستگاری و رهایی خداوند برای همه مردم خواهد بود.

اما یک لحظه صبر کنید، زکریا پیشگویی می‌کند که یحیی کسی نخواهد بود که نجات را انجام خواهد داد. او یک پیشرو خواهد بود. او کسی خواهد بود که قبل از کسی که رستگاری را انجام خواهد داد، خواهد آمد.

و به زودی درباره آن شخص خواهیم شنید. لوقا آن جلسه درباره یوحنا را با ارائه تصویری از چهره‌شناسی او به پایان می‌رساند. اگر دوست داشته باشید، برخی از آنها شرح حال اولیه یوحنا هستند.

او می‌گوید جان بزرگ شد و از نظر روحی قوی شد. او اراده‌اش قوی شد، اما نه اراده‌ای به معنای سرکشی اراده‌ای آنطور که ما در زبان انگلیسی دوست داریم از اراده قوی استفاده کنیم. اما او از نظر روحی، در نگرش و در شخصیت قوی شد.

و او مدتی زندگی انفرادی در بیابان را انتخاب کرد. یادتان هست وقتی پیام فرشته را در مورد عهد ناصری و شیوه زندگی ناصری که یحیی اتخاذ می‌کرد خواندیم؟ او مدتی را در بیابان گذراند.

برخی از محققان اظهار داشته‌اند که مضمون بیابان در اینجا بسیار مهم است. بیابان مکانی است که در تاریخ یهود، مردم در آنجا منتظر خداوند خواهند بود و خداوند را جستجو خواهند کرد. حتی با آمدن از مصر، بیابان مکانی است که در آن افرادی که کاملاً آماده نبودند تا در جایی که خدا می‌خواست باشند، قرار بگیرند، مجبور بودند از حلقه‌ای به حلقه دیگر بروند و منتظر بمانند و خدا را جستجو کنند و از خدا بخواهند که آنها را شکل دهد و قالب ریزی کند و برای آنچه که آنها را فرا می‌خواند، آماده سازد.

یحیی بخش قابل توجهی از وقت خود را در بیابان گذراند. و ببینید، وقتی به ما گفت که او واقعاً از بیابان نقل مکان کرد، می‌خواست به ما بگوید که او بیابان را ترک نکرده و به خانه نیامده است. او در واقع از بیابان به یک خدمت عمومی آمده است.

و او در اسرائیل به طور عمومی ظاهر شد. یکی از نکاتی که در این روایت دوران نوزادی متوجه خواهیم شد این است که برخلاف متی، برای لوقا، پایان خدمت یحیی تعمید دهنده، آغاز خدمت عیسی مسیح خواهد بود. همانطور که تولد او و تمام این وقایع و گفته‌های نبوی در مورد آنها در حال وقوع است، خدمت یحیی نیز در جایی که خدمت عیسی آغاز می‌شود، پایان خواهد یافت.

بنابراین، همانطور که به فصل ۲ می‌رویم، به یاد داشته باشید که لوقا قبلاً در مورد این نوزاد به ما چیزی گفته است. همسایه‌ها از آنچه اتفاق می‌افتد آگاه هستند. او قرار است وقت خود را در بیابان بگذراند و در ملاء عام ظاهر شود.

و وقتی او دوباره در لوقا فصل ۳ ظاهر می‌شود، او را بیشتر در خدمت تعمید مردم خواهیم دید. اما او قبلاً زمانی را در بیابان گذرانده بود. او کاری را که قرار بود انجام دهد، انجام داده بود.

بنابراین، بیایید نگاهی به آنچه که وقتی به عیسی می‌رسیم، می‌اندازیم. حالا که اولین پوشه روی یوحنا بسته شده است، به شهر داوود، که بیت‌لحم نام دارد.

و او را در آخوری خواباندند چون در مسافرخانه جایی برایش نبود. بیایید با این روایت، نگاهی دقیق‌تر به چند نکته بیندازیم. اما قبل از اینکه ادامه بدهم، اجازه دهید به یک نکته‌ی فرعی اشاره کنم.

اگر تا به حال با مشکلات اقامت یا مسکن مواجه شده‌اید، بدانید که عیسی شما را درک می‌کند. اولین مشکل او در جهان، مشکل مسکن است. اگر تا به حال چنین مشکلی داشته‌اید، و اگر دانشجو هستید، اگر تا به حال با هم‌اتاقی خود مشکلی داشته‌اید، عیسی شما را درک می‌کند.

چون اولین هم‌خانه‌هایش گوسفند بودند، تختش یک آخور بود. می‌توانید تصور کنید که در کودکی چه کسی بوده است؟ هم‌خانه می‌آید، به صورتتان خیره می‌شود و می‌رود... می‌بینید، آمدن عیسی به دنیای ما همانطور که لوقا قرار است آن را به تصویر بکشد، پادشاه، پادشاه، خداوند است، کسی که می‌آید تا پادشاهی خدا را برقرار کند.

لوقا، از نخبگان، به تئوفیلوس، از نخبگان، نامه می‌نویسد و قرار است به او نشان دهد که این چیزی شگفت‌انگیز است. او به فروتنانه‌ترین و معمولی‌ترین شکلی که ممکن است با ما ارتباط برقرار کند، آمده است. من آهنگی را به یاد دارم که قبلاً در آفریقا می‌خواندیم و مضمون آن این است.

او نازل شد تا ما آرامش داشته باشیم. او نازل شد تا ما عشق داشته باشیم. او نازل شد تا ما شادی داشته باشیم.

هللویا. ستایش خداوند. و هنگامی که ما، در بافت آفریقایی، در فقر احاطه شده و غرق شده‌ایم، بازتاب این است که او نازل شده است.

او نه تنها از نظر مقام و منزلت پایین آمد. او از بهشت به دنیای ما آمد. او از اعتبار و شهرت به یک آدم معمولی تبدیل شد.

او از کسی آمد که همه چیز را به کسی می‌گوید که حتی جایی برای گذاشتن سرش نداشت. او از کسی آمد که درباره عمارت‌های خانه پدر صحبت می‌کند، اما اولین رختخوابش را در آخوری در میان گوسفندان دارد. همانطور که متن را مرور می‌کنیم، توجه کنید که لوقا چگونه این رویداد را در تاریخ ثبت می‌کند.

او وقایعی را ثبت کرد که نشان می‌داد زمان قیصر آگوستوس و یک شخصیت بحث‌برانگیز در اینجا بوده است که بعداً به او خواهم پرداخت، یعنی سلطنت کوئیرینیوس به عنوان فرماندار سوریه. این یک موضوع بحث‌برانگیز است. همچنین، توجه داشته باشید که وقتی جلوتر برویم، به شما یادآوری می‌کنم که در لوقا، شهر داوود اورشلیم نیست.

برخلاف عهد عتیق که شهر داوود اورشلیم است، در لوقا، شهر داوود بیت لحم است. منظور افراته است.

اینجا جایی است که داوود نیز در آن بزرگ شد، نه جایی که سلطنت کرد. اما در اینجا خلاصه‌ای سریع از سیاست روم و چارچوب زمانی آن ارائه شده است. من دوست دارم این مطالب را از وبسایت قرض بگیرم زیرا تصاویری را نشان می‌دهد که واقعاً چارچوب زمانی رهبری ژولیوس سزار را نشان می‌دهد.

و سپس قیصر آگوستوس، که توسط جولیس به فرزندی پذیرفته شده بود، قدرت را به دست می‌گیرد. اگر به بازه زمانی نگاه کنید، او بین ۲۷ تا ۱۴ قبل از میلاد خواهد بود. بنابراین، وقتی لوقا می‌گوید سرشماری قرار بود زمانی که قیصر آگوستوس فرماندار بود، انجام شود، بله، او این رویداد را در تاریخ درست قرار می‌دهد.

از آنجا که همه این اتفاقات بین قرن چهارم و سوم پیش از میلاد رخ خواهد داد، این با بازه زمانی که در واقع، سزار آگوستوس امپراتور روم خواهد بود، مطابقت دارد. اما وقتی به کویرینیوس می‌رسیم، قضیه به این آسانی نیست.

بنابراین، اجازه دهید یک جدول زمانی سریع به شما ارائه دهم، و سپس به بررسی برخی از مسائلی که از این متن ناشی می‌شود، خواهیم پرداخت. زمینه تولد عیسی. این سرشماری بود که قرار بود یوسف و مریم را به بیت لحم بفرستد.

در بیت لحم، به ما گفته خواهد شد که دلیل این امر این است که یوسف با آن نسلی که به داوود می‌رسد نسبت دارد. و به یاد داشته باشید، مسیح به عنوان یکی از نوادگان داوود خواهد آمد. لوقا به سرعت به ما می‌گوید که در واقع، بیت لحم فقط یک شهر یا قصبه معمولی نیست.

بیت لحم شهر داوود خواهد بود. و برخلاف اشاره عهد عتیق به شهر داوود، همانطور که قبلاً اشاره کردم. به اورشلیم، در اینجا شهر داوود بیت لحم است. داوود طبق میکاه ۵، آیه ۲ در بیت لحم قیام خواهد کرد، در آنجا، کسی که بعداً در کلیسای اولیه به عنوان پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب از او یاد خواهد شد متولد خواهد شد.

او در یک آخور به دنیا خواهد آمد. در بیت لحم، شهری که ۴ تا ۴.۵ مایل از اورشلیم و حدود ۸۰ تا ۹۰ مایل از ناصره فاصله دارد، جایی که عیسی مسیح به دنیا خواهد آمد. او از یک دختر نوجوان که قبلاً به او اشاره کردم، شاید در آن زمان حدود ۱۳ سال سن داشته، به دنیا خواهد آمد.

و به مردی که در آن زمان در زندگی او خواهد بود توجه کنید. مردی که یوسف هنوز در موقعیتی نبود که ازدواج را به سرانجام برساند. او کسی بود که، اگر بخوایم بگوییم، نامزد هم داشت.

و حالا آنها یک پسر بچه دارند. متی به ما خواهد گفت که یوسف مرد خارق‌العاده‌ای خواهد بود. زیرا وقتی جان نوزاد در حالی که آنها در یهودیه هستند در معرض خطر است، فرشته با یوسف صحبت خواهد کرد.

و یوسف صدای فرشته را به وضوح خواهد شنید. و به جای اینکه او بگوید، می‌دانید چیست، این بچه یک مانع است. او به هر حال سر راه ازدواج ما قرار دارد.

او فرزند من نیست. بگذار این کودک کشته شود. نه، یوسف خواهد گفت، من به روایت متی در انتظار به ناصره برمی‌گردم.

و او کودک و مادر را برمی‌دارد و به مصر می‌رود. حالا، وقتی به مصر می‌رسید، داستان کاملاً متفاوت می‌شود، که آنها کجا رفتند. وقتی با دوستان مصری‌ام شوخی می‌کنم، ردپای مریم و یوسف را در جاهای زیادی می‌بینم، که باعث می‌شود از خودم بپرسم که آیا آنها واقعاً آنجا بوده‌اند یا نه.

آنها در مصر بودند. اما نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که مکانی که آنها در آن اقامت داشتند، به یک صنعت بسیار بسیار پرسود تبدیل شده است که می‌تواند گردشگران را هیجان‌زده کند. حالا، اگر در قاهره باشید، می‌توانید در فاصله ۱۰۰ مایلی، به عبارت بهتر ۱۰۰ مایلی، ۱۰۰ متر یا ۱۰۰ فوتی، سه یا چهار مکان را پیدا کنید که آنها در آنجا اقامت داشته‌اند.

فقط برای اینکه بگویم، می‌دانید، می‌توانید اینجا بایستید و بگویید، اینجا جایی است که عیسی نوزاد و مادرش بودند. اما این یک داستان کاملاً متفاوت است. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که در حالی که لوقا ما را مستقیماً به روایت می‌برد تا چیزهای بیشتری را که ممکن است در مورد یوسف و یوسف نشنویم به ما بگوید، متی در واقع به ما می‌گوید که خدا نمی‌توانست زوج بهتری را انتخاب کند.

اینکه یوسف مردی درستکار بود. او آنقدر پارسا بود که وقتی خدا صحبت می‌کرد، می‌توانست بشنود فرشته‌ای با او صحبت خواهد کرد تا کودک را از شهر بیرون ببرد، و فرشته‌ای در مصر با او صحبت خواهد کرد تا کودک را بازگرداند.

اینجا در لوقا، لوقا خیلی وارد جزئیات نمی‌شود، چون تمرکز روایت لوقا کاملاً مشخص است و می‌خواهد به شیوه‌ای که می‌خواهد منتقل کند، عمل کند. اما او می‌خواهد به ما بگوید که این اتفاق در زمان واقعی رخ می‌دهد. از نظر لوقا، ما باید بدانیم که زمان تاریخ بسیار بسیار مهم است، زیرا پادشاهی خدا از ناکجاآباد پدیدار می‌شود.

پادشاهی خدا از ناکجاآباد نمی‌آید. پادشاهی خدا در زمان مشخصی وارد دنیای ما می‌شود. زمانی بود که قیصر آگوستوس در روم بر تخت سلطنت نشسته بود.

زمانی بود که فلسطین تحت سلطه روم بود. زمانی بود که سنت‌های مذهبی در سرزمین یهود رواج داشت؛ برخی از آنها عالی بودند و برخی نه. زمانی بود که برخی از مردم از نفوذ بیگانگان بر سرزمین یهود و آداب و رسوم مذهبی خود رنجیده خاطر بودند.

بله، این زمان بود که عیسی به دنیا می‌آمد، و با این حال، در همین زمان بود که به ما گفته می‌شد یوسف و مریم چنان مذهبی خواهند بود. آنها چنان مطیع قانون بودند که حتی از قانون روم برای رفتن به سرزمین مادری خود و ثبت نام در سرشماری نیز پیروی می‌کردند.

در طول این گفتگو خواهیم دید که این زوج همچنین آماده‌اند تا به قوانین مذهبی خود پایبند باشند و آنها را با دقت رعایت کنند. در این روایت، مطالبی در مورد وضعیت اقتصادی آنها به ما گفته شده است. حال ما این ضبط را در آمریکای شمالی، به ویژه در نیوانگلند، انجام می‌دهیم.

بنابراین، اگر این سخنرانی‌ها را از نقاط دیگر کشور دنبال می‌کنید، ممکن است متوجه نشوید. اما جایی که ما از آن ضبط می‌کنیم و به طور کلی این منطقه، برخی افراد ممکن است فکر کنند که هوا آنقدر بد است که ممکن است یک خانه تعطیلات خوب در جایی در فلوریدا داشته باشند که بتوانند به آنجا بروند و اوقات خوشی را سپری کنند. به این می‌گویند زندگی خوب

در واقع، جایی که ما هستیم، حتی مالیاتی که شما پرداخت می‌کنید، چیزی است که اکثر مردم برای زندگی در تمام طول سال به آن نیاز دارند. اما می‌بینید، مریم و یوسف، آنها از یک شهر یا روستای کوچک به نام ناصره آمدند. همانطور که به ما گفته شده، زادگاه یوسف بیت لحم است، اما او خانه تعطیلات ندارد

او ملک خاصی در یهودیه ندارد که برود و در آن ساکن شود. نه، ندارند. شاید یک خانه خانوادگی داشته باشند، و چه کسی می‌داند چند نفر از اعضای خانواده در آن زمان از راه می‌رسند

آنها فقیر بودند، همانطور که من به شما نکات یا نشانه‌های بیشتری را نشان خواهم داد تا این تأثیر را در روایت لوکان نشان دهم. بله، آنها فقیر بودند

به همین دلیل است که عیسی اولین گهواره و اولین هم‌خانه‌هایش را درست در کنار گوسفندان خواهد داشت. در اینجا در لوقا، لوقا همچنین چیزی در مورد این مسیح فروتن که به دنیای ما می‌آید به ما خواهد گفت، برخلاف متی که قرار است بشارت تولد را به افراد برجسته عراق، یعنی مغان، بدهد

اینجا در انجیل لوقا، پیام به دیویس ابلاغ نمی‌شود. فرشته‌ای بر مردمی که در همسایگی چوپان هستند ظاهر می‌شود. در آن دنیا، چه کسی درگیر پست‌ترین شغل ممکن است؟

حالا که این چهار طیف گسترده را به شما ارائه دادم، اجازه دهید چند نکته کلیدی از این طیف گسترده را محدودتر و برجسته‌تر کنم. همانطور که قبلاً اشاره کردم، مورد اول، بازه زمانی قیصر آگوستوس بود

هارولد پادشاه یهودا بود که برای قبل از میلاد مسیح جان خود را فدا کرد. هارولد کسی بود که به دلیل نامنی‌اش به ما گفته می‌شود و او از جان این پسر احساس خطر می‌کرد. اما لوقا به ما می‌گوید که کوئیرینیوس در آن زمان فرماندار سوریه خواهد بود

حال، این بازه زمانی خوب به نظر می‌رسد، اما مشکلی که از نظر تاریخ جهان داریم، مسئله‌ی کویرینیوس و سلطنت اوست. کویرینیوس در قرن چهارم پیش از میلاد کجا بوده است؟ آیا لوقا چیزی را که قبلاً اتفاق افتاده حدس می‌زند؟ یا او در این مورد نادری که در لوقا می‌یابیم، بوده است؟ در غیر این صورت، او با ربط دادن تاریخ به شخصیت‌های خاص، خیلی خوب عمل می‌کند. آیا او اینجا اشتباه نقل قول می‌کند؟ از یک طرف، ما هیچ مدرکی نداریم که نشان دهد کویرینیوس در سال چهارم پیش از میلاد فرماندار سوریه بوده است.

اما شواهدی داریم که نشان می‌دهد او چند سال قبل یا چند سال بعد، فرماندار سوریه بوده است. جریان چیست؟ من نمی‌خواهم وقت و انرژی زیادی را صرف این مسائل بحث‌برانگیز کنم که محققان مدام به آنها می‌پردازند. اما فقط سعی دارم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که لوقا به قرار دادن وقایع در تاریخ علاقه‌مند است

با این کار، او یکی از شخصیت‌های تاریخی را به آنجا می‌برد، که به محققان مدرن جای زیادی برای مکث نگرانی و فضای کافی برای بررسی آنچه در حال وقوع است، می‌دهد. اشتراوس می‌نویسد که مانند خود

سرشماری، اشاره به کوپریونیوس نشان دهنده یک مشکل تاریخی است. به گفته یوسفوس، حکومت کوپریونیوس بر سوریه در سال ۶-۷ میلادی آغاز شد.

سرشماری انجام شده برای یهودیه حدود سال ۶ میلادی یا ۶ میلادی توصیف شده است. آیا ممکن است که لوقا آن سرشماری را به آن زمان منتقل کرده باشد؟ این یک راه برای نگاه کردن به آن است. راه دیگر برای نگاه کردن به آن نیز می‌تواند این باشد که سرشماری زودتر آغاز شده است.

اما آن سرشماری در سال ۶ میلادی به پایان رسید. در واقع، همانطور که اینجا برای شما مطرح کردم، سه دیدگاه مطرح می‌شود که مشخصاً سه مورد هستند. یکی می‌گوید که ممکن است کوپریونیوس در دو بازه زمانی خدمت کرده باشد.

دو بازه زمانی به شما این امکان را می‌دهد که عیسی و این رویداد را در هر دو قرار دهید. بنابراین، لوقا بر اساس این دیدگاه، تاریخ‌گذاری خود را اشتباه انجام می‌دهد. دیدگاه دوم معتقد است که احتمالاً کوپریونیوس قبل از فرماندار شدن، در جایی از منطقه، سمت اداری داشته است.

اگر چنین باشد، پس کوپریونیوس از قبل به عنوان یک مقام اداری در منطقه شناخته شده بود. در زمانی که لوقا این کتاب را می‌نوشت، شاید او فرماندار بود. اما او شخصیت ناشناخته‌ای نبود.

دیدگاه دیگر همان است که قبلاً به آن اشاره کردم. این دیدگاه می‌گوید، شاید، کوپریونیوس در زمان تکمیل سرشماری مشغول به کار بوده یا فرماندار بوده است. اما این سرشماری آغاز شده بود.

این مسئله‌ی جزئی نباید ما را از روایت گسترده‌تر آنچه در لوقا می‌گذرد، منحرف کند. لوقا سعی دارد در یک زمان خاص در تاریخ جهان به ما بگوید. آنچه یوسف و مریم را به رفتن به ناصره واداشت، سرشماری بود.

سرشماری در زمانی رخ داد که قیصر آگوستوس امپراتور بود. به گفته لوقا، کوپریونیوس فرماندار سوریه بود. این تمام نکته‌ای است که لوقا در اینجا سعی در اثبات آن دارد.

سپس، او بر روی عیسی نوزاد تمرکز خواهد کرد. کرادوک سعی دارد تمام این مسائل مربوط به کوپریونیوس را حل کند، زیرا به نظر می‌رسد که نگران آن است. او می‌نویسد که در فلسطین سرشماری انجام شد، زمانی که کوپریونیوس فرماندار سوریه بود.

شاید این همان موردی باشد که در اعمال رسولان ۵:۳۷ به آن اشاره شده است. اما به نظر می‌رسد که این مورد، پس از اشاره‌ای که در لوقا ۲:۲ داریم، رخ داده است. با این حال، از آنجایی که کوپریونیوس پیش از آن، نایب‌السلطنه در منطقه بود و از آنجایی که مدتی بین ثبت‌نام و ارزیابی مالیات سپری شده بود، برخی از محققان استدلال می‌کنند که لوقا، به طور کلی، اگر دقیقاً در ارجاعات تاریخی خود درست نگوییم، هدف اصلی لوقا، استقرار عیسی در بیت‌لحم و در امتداد خاندان سلطنتی داوود است. اگر بفهمید که لوقا سعی در انجام چه کاری دارد، پس متوجه می‌شوید که تمام تلاش او در اینجا این است که بگوید، طبق تاریخ جهان، این بازه زمانی است که این اتفاق افتاده است.

اما وقتی این اتفاق می‌افتد، باید به این نکته نیز توجه کنید که فرشتگان چه کسانی را به داستان می‌آورند. اینها چوپانان خواهند بود، نه مردان خردمند - آیه ۸ از فصل ۲. و در همان منطقه، چوپانانی در صحرا بودند که شب هنگام از گله خود مراقبت می‌کردند.

و فرشته‌ای از جانب خداوند بر آنها ظاهر شد و جلال خداوند در اطرافشان درخشید و ترسی عظیم آنها را فرا گرفت. تجربه این چوپانان را تصور کنید. این یک اشاره معمولی نبود زیرا لوقا می‌خواهد به ما بگوید که او به انجیلی بسیار علاقه‌مند است که هم برای مطرودان، هم برای نخبگان، هم برای حاشیه‌نشینان و هم برای اشراف اهمیت دارد.

برای مردان، و همچنین برای زنان. و این روایت حتی برای بزرگسالان به همان اندازه برای کودکان است. برای لوقا، درک این نکته مهم است که این پادشاه پادشاهان و ارباب اربابان، اولین بازدیدکنندگان خود را به عنوان چوپان خواهد داشت.

بله، کسی که از نسل داوود باشد، مورد بازدید قرار خواهد گرفت. حدس بزنید چه کسی چوپان بود؟ داوود خودش چوپان بود. چوپان خواهد آمد.

نمی‌دانم چوپانی را در دنیای امروز به چه چیزی تشبیه کنم. این یکی از کارهایی بود که مردم نمی‌خواستند انجام دهند. کثیف بود.

چه کسی می‌خواهد از گوسفندان مراقبت کند؟ گوسفندان خیلی مهربان نبودند. اما می‌بینید، در این حرفه و شغل فروتنانه، عیسی، نوزاد، از مهمانان مهم پذیرایی خواهد کرد. اما یک دقیقه مکث کنید و به یک کنایه فکر کنید.

اگر دوست دارید، او به طور تصادفی در میان گوسفندان به دنیا آمد. اولین بازدیدکنندگان اشرافی او چوپانان خواهند بود. لوک نمی‌خواهد شما فکر کنید که، اوه، ما در مورد چوپانان صحبت می‌کنیم، این افراد نسبتاً بی‌اهمیت که از ناکجاآباد آمدند، و سپس همه چیز شروع به آشکار شدن کرد.

نه، لوقا فکر می‌کند اگر چنین برداشتی به شما بدهد، شما را گمراه خواهد کرد. پس، ببینید که او چگونه اینجا آن را بیان می‌کند. و در منطقه‌ای، آیه ۸، چوپانانی در صحرا بودند که شب‌ها از گله خود مراقبت می‌کردند.

و فرشته‌ای از جانب خداوند بر ایشان ظاهر شد و جلال خداوند در اطرافشان درخشید. و همانطور که بارها و بارها در لوقا می‌بینیم، ترس عظیمی ایشان را فرا گرفت. مواجهه‌ی ایشان، مواجهه‌ی ماوراءالطبیعه است و واکنش ایشان ترس و هیبت است.

و فرشته خداوند به ایشان گفت: «مترسید، زیرا اینک مژده شادی بزرگی برای همه مردم دارم. زیرا امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح خداوند است. و این برای شما نشانه‌ای خواهد بود.»

نوزادی را خواهید یافت که در قنذاق پیچیده شده و در آخوری خوابیده است. و ناگهان، گروهی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شدند و خدا را ستایش می‌کردند و به این چوپانان می‌گفتند: جلال بر خدا در اعلی‌علیین باد. و بر زمین، صلح و آرامش در میان کسانی که او از آنها خشنود است.

چون فرشته از نزد ایشان به آسمان رفت، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بیاوید به بیت‌لحم برویم و این چیزهایی را که اتفاق افتاده و خداوند آنها را به ما اعلام کرده است، ببینیم.» و با عجله رفتند و مریم و یوسف و نوزاد را که در آخور خوابیده بود، یافتند. چون آن را دیدند، سخنی را که درباره این کودک به ایشان گفته شده بود، بازگو کردند.

و هر که این را می‌شنید، از آنچه چوپانان به ایشان می‌گفتند، در شگفت می‌شد. و مریم همه این چیزها را گرامی می‌داشت و در دل خود به آنها می‌اندیشید. و چوپانان بازگشتند، در حالی که خدا را به خاطر آنچه دیده و شنیده بودند، چنانکه به آنها گفته شده بود، ستایش و تمجید می‌کردند.

و در پایان هشت روز، هنگامی که ختنه شد، او را عیسی نامیدند. و نامی که فرشته پیش از شکل‌گیری او در رحم به او داده بود، همان نامی بود که به او داده شد. ملاقات فرشته، ملاقات ویژه‌ای با چوپانان در صحرا بود.

این تصادفی نبود. می‌توانید تصور کنید که در مزرعه هستید؟ یک شخصیت عرفانی ظاهر می‌شود، و یک شخصیت عرفانی در نیمه شب ظاهر می‌شود. شاید گوسفندان خواب هستند یا چه اتفاقی در مزرعه ناکجاآباد می‌افتد.

و سپس ناگهان، آنها شروع به خواندن کردند تا شما را سرگرم کنند، قبل از اینکه پیام را برسانند. تولد عیسی چیزهای دیدنی و خارق‌العاده‌ای را به همراه داشت. لوقا می‌خواهد مطمئن شود که ما از فعالیت‌های ماوراءالطبیعه در دنیای آن زمان آگاه هستیم.

و اینکه چگونه همه این چیزها با آمدن مسیح به دنیای ما شکل می‌گیرند. حال، قبل از اینکه این بخش از سخنرانی را به پایان برسانم، می‌خواهم توجه شما را به چیزی که گاهی اوقات مسئله بزرگی نیست، اما در برخی محافل مسئله بزرگی است، جلب کنم. در این اشارات یا عبارات مربوط به تولد عیسی در لوقا ۲، آیه ۷، اشاره‌ای به مریم داریم که پسری نخست‌زاده به دنیا می‌آورد.

سوالی که اغلب مطرح می‌شود این است که منظور از پسر نخست‌زاده چیست؟ آیا به معنای کسی است که برتر است؟ یا به این معنی است که مریم پس از آن فرزندان زیادی داشت؟ کمی ببخشید. من اینجا هستم تا در این مورد، دیدگاه فرقه‌ای خود را به شما ارائه دهم. این یکی از آن قسمت‌هایی است که وقتی پروتستان‌ها در اتاق با کاتولیک‌ها تفسیر می‌کنند، می‌توانید بحث کنید و به عنوان کسی که زمانی در یک مدرسه کاتولیک تدریس می‌کرده‌اید که برخی کشیش هستند و برخی در حال پیشرفت به مقام کشیشی هستند و برخی پروتستان بوده‌اند، می‌توانید تصور کنید که چه زمانی وارد این مکالمه خاص می‌شوید.

آیا منظور از «پسر نخست‌زاده» این است که مریم پسران بیشتری داشته و این یکی نخست‌زاده بوده است؟ یا لوقا سعی دارد به نکته‌ای که بعداً مطرح خواهد کرد، اشاره‌ای کند؟ مروری سریع بر این موضوع فرقه‌ای اگر علاقه‌مند به دانستن بیشتر در مورد مسئله مریم و اینکه آیا او بکارت دائمی داشته است، همانطور که در سنت کاتولیک یا سنت ارتدکس مطرح می‌شود و آنچه پروتستان‌ها در مورد آن معتقد بودند، هستید اساساً دیدگاه اپیفانی بیان می‌کند که مریم پسرانی داشته است، همانطور که در انجیل‌ها به آن اشاره شده است، اما آن پسران، پسران بیولوژیکی مریم نیستند. آنها فرزندان ازدواج قبلی یوسف هستند.

دیدگاه هرومی، که کاتولیک‌ها به آن گرایش دارند، می‌گوید که اشارات به فرزندان مریم یا پسران برادران عیسی در کتاب مقدس، اشاره به پسرعموها و پسرعموهای اوست. به عبارت دیگر، هم دیدگاه اپیفانی و هم دیدگاه هرومی نشان می‌دهند که در لوقا ۲ آیه ۷، وقتی لوقا درباره پسر نخست‌زاده مریم صحبت می‌کند منظور این نیست که مریم در واقع بعداً صاحب فرزندان شده است. دیدگاه سنتی پروتستان‌ها، دیدگاه هرومی است که استدلال می‌کند چه منظور شما یعقوب پسر مریم باشد و چه برادران عیسی که در آن زمان به دیدار او آمده بودند، ما درباره فرزندان، یعنی پسران بیولوژیکی مریم که مریم پس از عیسی داشت صحبت می‌کنیم.

بحث اعتقادی چیز دیگری است. در لوقا، می‌خواهم به شما بگویم که لوقا علاقه‌ای به این نداشت که آیا پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها قرار است بر سر اینکه آیا مریم فرزندان بیشتری داشته یا نه، با هم دعوا کنند یا نه. نکته‌ی لوقا این نیست.

نکته‌ی لوقا اساساً این است که خواننده را متقاعد کند که در واقع، زمانی خواهد رسید که مریم باید به همراه یوسف به معبد برود تا کودک را وقف کند. دلیلش این است که اگر یک نخست‌زاده، یک زن یا یک کودک ابتدا از رحم بیرون بیاید، چه فرزندان بیشتری وجود داشته باشند و چه بعداً، فرقی نمی‌کند. اما کودکی که ابتدا از رحم بیرون می‌آید، باید کودکی باشد که در معبد وقف می‌شود.

لوقا می‌خواهد مطمئن شود که در روایت تولد، دلیلی منطقی برای حضور یوسف و مریم در معبد و تقدیم کودک ارائه می‌دهد. با این حال، از نظر مواجهه چوپان، مواجهه چوپان آنقدر قابل توجه است که نمی‌توانم از آن چشم‌پوشی کنم. می‌بینید که من کمی از مواجهه چوپان هیجان‌زده هستم.

بنابراین، من پنج نکته به شما می‌دهم. شما فقط باید سریعاً پنج نکته را در مورد ملاقات چوپان با جبرئیل در نظر بگیرید. جبرئیل، فرشته خداوند، در حالی که آنها شب هنگام در مزرعه بودند، در کنار آنها ایستاده بود.

جلال خداوند در اطراف آنها می‌درخشید. تصور کنید که هاله‌ای دور آنها را فرا گرفته است و آنها وحشت‌زده می‌شوند. و فرشته به آنها می‌گوید، نترسید.

سپس، فرشته به آنها نشانه‌ای می‌دهد. شما نوزادی را خواهید یافت که از همه جا به شکلی بسیار غیرمعمول پیدا شده است. او در قنذاق پیچیده شده و در آخوری خوابیده است.

وقتی آن نشانه‌ها را می‌بینید، می‌دانید که این همان کودکی است که ما در موردش صحبت می‌کنیم. چهارم جمعیت فرشتگان به کسی که پیام را می‌رساند ملحق می‌شوند و شروع به خواندن برای چوپان می‌کنند. آیا می‌توانید کنسرتی را در شب در مزرعه تصور کنید و فرشتگان گروه کر باشند؟ من فکر کردم این چوپانان اوقات خوشی را سپری می‌کنند.

مردم عادی مواجهه‌ای خارق‌العاده با خدا و فرشتگانش دارند. و سپس به ما گفته می‌شود که فرشته عقب‌نشینی کرد. آنها به بهشت، دور از چوپانان، عقب‌نشینی کردند.

کمی بعد، اکنون متوجه می‌شویم که آنها شروع به برنامه‌ریزی برای چگونگی ملاقات با این نوزاد کردند همانطور که تا اینجا این سخنرانی‌ها را دنبال می‌کنید و آنچه لوقا انجام می‌دهد را دنبال می‌کنید، می‌خواهم، این جلسه خاص را با جلب توجه شما به چند نکته کلیدی به پایان برسانم. تولد یحیی تعمید دهنده، نویدبخش آمدن منجی بود.

هنگامی که درباره پیشگام و چگونگی بزرگ شدن و گذراندن وقت او در بیابان به ما گفته می‌شود، درباره تولد عیسی مسیح نیز به ما گفته می‌شود. لوقا این رویداد را در تاریخ روم و تاریخ منطقه‌ای از زمانی که کوپرینیوس فرماندار بود، قرار می‌دهد. لوقا در ادامه از فضای محقری که او در آن متولد خواهد شد و شرایطی که والدین را به بیت‌لحم سوق می‌دهد و باعث می‌شود آن کودک شگفت‌انگیز در چنین فضای محقری متولد شود، برای ما می‌گوید.

لوقا به ما خواهد گفت که وقتی کودکی از اشراف زاده به دنیا می‌آید، معمولاً مهمانانی که می‌آیند با آن نوع کودکی که به دنیا می‌آید صحبت می‌کنند. در مورد عیسی مسیح، خداوند صلاح خواهد دید که فرشتگان را

بفرستد، حتی تا جایی که تعداد زیادی از فرشتگان را می‌فرستد تا چهار و دو نفر را غرق کنند و پیام تولد کودک را به آنها برسانند تا برگردند و در بیت لحم از او دیدن کنند. چوپانانی نیز حضور خواهند داشت.

لوقا به ما خواهد گفت که حتی اگر شما نخبه‌ای مانند او یا نخبه‌ای مانند تئوفیلوس باشید، خدایی که این جهان را آفریده و همه چیز را در دست دارد، برای تحقق وعده‌های مسیحایی در سنت یهود خواهد آمد. او از طریق شخص عیسی مسیح می‌آید، اما او به روشی بسیار فروتنانه می‌آید. او به روشی بسیار عادی می‌آید.

او به گونه‌ای می‌آید که همه ما می‌توانیم با او ارتباط برقرار کنیم. اما این بدان معنا نیست که او فقط برای فقرا می‌آید. او برای همه می‌آید.

و امیدوارم همانطور که شما سخنرانی‌ها را دنبال می‌کنید و در مرحله بعدی پیش می‌رویم، به این موضوع بپردازیم که وقتی این کودک به معبد آورده می‌شود چه اتفاقی می‌افتد. و شاهد وقایعی خواهیم بود که بعداً با آوردن عیسی نوزاد به معبد برای وقف، رخ می‌دهد. اتفاقات قدرتمندی در این روایت نوزادی شروع به رخ دادن می‌کند.

امیدوارم تا اینجا از این مطالعه با ما لذت برده باشید. و امیدوارم که نه تنها ذهن خود را تغذیه کنید، بلکه قلب خود را نیز باز کنید. شما با فروتنی، آمدن عیسی مسیح به دنیای ما را در آغوش می‌گیرید.

او آمد تا شما شادی، آرامش و عشق داشته باشید. متشکرم.

من دکتر دن دارکو و آموزه‌های او در مورد انجیل لوقا هستم. این جلسه ۴، روایت نوزادی، بخش ۲، روایت‌های تولد، یوحنا و عیسی، لوقا ۵۷:۱-۸۰ است.